

ایمان گرایی ویتگنشتاین

لاله حقیقت*

چکیده

مقاله حاضر بحثی است در مورد ایمان گرایی (Fideism) ویتگنشتاین، شاید از نظر تاریخی بتوان گفت که آگوستینوس قدیس (۴۳۰-۳۵۴)، از بزرگترین متألهین مسیحی، گرایشی را بر اساس تقدم ایمان بر تعقل مطرح کرد. سپس آنسلم فدیس (۱۱۰۹-۱۰۳۳)، متفکر بزرگ مسیحی قرون وسطی، از او پیروی کرد که این عبارت از او معروف است 'ایمان می آورم تا بفهمم'. اما از این بین سورن کرگارد (۱۸۸۵-۱۸۱۳)، متفکر دانمارکی: به عنوان پدر ایمان گرایی مشهور شده است. او اصول و مبانی این گرایش را به گونه ای مستدل مطرح کرد. در اوایل قرن بیستم ویتگنشتاین با قرائت جدیدی ایمان گرایی را مطرح کرد که در آن ایمان را شرط لازم تعقل معرفی می نماید، این مقاله اولاً به مبانی فلسفی ایمان گرایی ویتگنشتاین و سپس به اصل این مبحث می پردازد.

واژه های کلیدی: ۱- ایمان گرایی ۲- بازی های زبانی ۳- شکل زندگی ۴- ویتگنشتاین

۱. مقدمه

قطعاً برای درک ایمان گرایی ویتگنشتاین^۱ باید نخست به بررسی پایه های فلسفی دیدگاه او پرداخت. ابتدا باید متذکر شد که آنچه او در اوان جوانی معتقد بود در سن کهولت انکار نموده است، یعنی آنچه در رساله منطقی - فلسفی^۲ در سال ۱۹۲۱- گفته در کتاب تحقیقات فلسفی^۳ رد کرده است. اما می توان گفت که غرض ویتگنشتاین در هر دو فلسفه "بیان ساختمان و حدود فکر انسانی" و روش او بررسی ساختمان و حدود کلام و زبان است. فلسفه ویتگنشتاین از این حیث به

فلسفه کانت شباهت دارد. همانطور که کانت می‌خواست نقد تحلیلی فکر انسان را انجام دهد، ویتگنشتاین می‌خواهد نقد تحلیلی زبان بشر را به عهده گیرد [هارت ناک: ۶].

۲. نظریه تصویری معنا^۴

ویتگنشتاین متقدم که نظراتش در رساله منطقی-فلسفی - که معمولاً رساله خوانده می‌شود - منعکس شده دیدگاه خود را درباره زبان چنین خلاصه می‌کند: «کلمات منفرد زبان، نام اشیاست و جملات، مرکب از چنین نامهایی است» [هایمان: ۴۲].

نظریه او را معمولاً "نظریه تصویری زبان" می‌نامند، بدین معنا که زبان به معنای حقیقی دارای خاصیت تصویری است. مقصود او این است که گرچه جمله‌های زبان عادی شکلشان شبیه تصویر یا عکس نیست، ولی اگر بناست اصولاً معنایی داشته باشند، باید قابل تحلیل یا تجزیه به مجموعه‌ای از جملات ابتدایی باشند که آن جمله‌ها واقعاً از یک سلسله تصویرها تشکیل شوند، یعنی از مجموعه‌ای از نامهای دارای همبستگی مستقیم با چیزهایی که درباره آنها سخن می‌گوییم [مکی: ۱۵۹].

به عبارت دیگر: معنای یک جمله به معنای کلمات و نحوه ترکیب آن کلمات بستگی خواهد داشت. دقیقاً همانطور که اشیایی را که محکی این کلمات منفرد است می‌توان به انحاء مختلفی با هم ترکیب کرد یا در کنار هم چید، با کلمات یک جمله نیز می‌توان چنین کرد. معنای جمله بستگی به نوع چینش اشیایی دارد که جمله نمایانگر آن است. از این رو، اگر قضیه‌ای اساساً از چیزی سخن بگوید، بدین معناست که فلان و بهمان اشیاء به فلان و بهمان نحو چینش شده است. تنها کاری که با این کلمات می‌توانیم انجام دهیم توصیف درست یا نادرست امور واقع خواهد بود. بنابراین طبق رساله "یک نام، حاکی از یک شیء است، نام دیگر حاکی از شیئی دیگر" و آنها با هم ترکیب می‌شوند بدین سان کل گروه - مانند یک تصویر زنده حاکی از وضع امور^۵ است [هایمان: ۴۳]. از نظر ویتگنشتاین هیچ قضیه‌ای نمی‌تواند مفهوم معینی داشته باشد مگر اینکه ملاً از قضایای تصویری بنیادین تشکیل شود. هر قضیه مفید معنا یکی از اوضاع

واقعی را تصویر می‌کند. اگر ترتیب اشیائی که قضیه به آنها دلالت می‌کند عیناً با ترتیب نامها در قضیه یکی باشد، آن قضیه صادق است. اگر آن دو ترتیب با هم تفاوت داشته باشند، قضیه کاذب است ... و اگر نامها در جمله به نحوی ترتیب یافته باشند که ممکن نباشد چیزها در جهان به آن نحو ترتیب یابند، جمله بی‌معناست [مکی: ۱۶].

به عقیده ویتگنشتاین آنچه افادهٔ معنا را ممکن می‌کند وحدت ساختار جمله و اشیاء جهان است. در حقیقت، معنا چیزی جز وحدت ساختار نیست، زیرا زبان از همین نقطهٔ وحدت به جهان متصل می‌شود. ویتگنشتاین نام این ساختار را صورت منطقی^۶ گذارده است. اما خود این نسبت تصویری، قابل تصویر کردن نیست و بنابراین نمی‌تواند در زبان نمایانده شود [همان: ۱۶۲].

۱.۲. نظریهٔ ویتگنشتاین در مورد ناگفتنیها

ویتگنشتاین برای آنکه زبان بتواند مفید معنا باشد آن را مقید به شروطی سخت و محدود کننده می‌داند. به نظر او داوریه‌های اخلاقی و ارزش‌گزاریه‌های زیباشناختی جزء کاربردهای واقعی و معنادار زبان محسوب نمی‌شود و نیز آنگونه که فلسفهٔ سنتی می‌خواهد دربارهٔ کل جهان بحث کند خارج از دایرهٔ امکان است. وی تمام این امور را متعلق به قلمرویی می‌داند که آن را "راز ورزی"^۷ می‌نامد. یگانه راه سخن دربارهٔ دنیا توصیف واقعیات خاصی است که جهان از آنها درست می‌شود. از آنچه ویتگنشتاین دربارهٔ این دو قلمرو می‌گوید چنین به نظر می‌رسد که او محدوده و قلمرو غیرقابل سخن را پنداری وهمی و دروغین محسوب نمی‌کند بلکه تأکیدش بر این است که نمی‌توان از این امور سخن گفت. همین امر باعث اختلاف وی و پوزیتیویستهای منطقی است. آخرین جمله‌ای که رساله با آن خاتمه می‌یابد این است: "درباره آنچه نمی‌توان سخن گفت، می‌باید خاموش ماند." [ویتگنشتاین: ۱۱۶]. او در سال ۱۹۱۹ در نامه‌ای اظهار می‌دارد که "رساله از دو بخش تشکیل شده است. آنچه که در آن بررسی شده و آنچه که به رشتهٔ تحریر در نیامده است و دقیقاً همین بخش دوم است که اهمیت دارد" [هایمان: ۴۴].

۳. دیدگاه ویتگنشتاین متأخر در مورد زبان

استیور^۸ درباره دیدگاه ویتگنشتاین متأخر می‌گوید: "او برخلاف نظریه یوزیتویستیوها و ویتگنشتاین متقدم، بر پیدایش پلورالیزم و تنوع زبان‌ها اثر گذار بود." لازمه این کار ارزیابی مثبت تری نسبت به غنای زبان عادی است که به زبان علمی محدود نمی‌شود و در عین حال که شأن زبان علمی را نمی‌کاهد، جایی برای سایر شئون شناختاری زبان نیز باز می‌کند [Striver: 86].

همانطور که گفته شد، ویتگنشتاین در ابتدا معتقد به نظریه تصویری زبان بود و اساس واژه‌ها را نام به حساب می‌آورد، اما در نظریه بعدی خود قائل بود که نامیدن، از هیچ گونه تقدم منطقی نسبت به کاربردهای دیگر زبان برخوردار نیست.

او در این دیدگاه، زبان را واقعیتی اجتماعی می‌داند نه جوهری که بتوان با استدلال ذهنی صرف به ماهیت آن رسید؛ به عبارتی دیگر، معنای زبان را باید در استعمال کلمات جستجو کرد. "در فلسفه متقدم، معنا رابطه‌ای تصویر کننده است، و در فلسفه متأخر، معنا عبارت است از بکارگیری یک ابزار، در این فلسفه معنای هر گفته، کاربردهای ممکن آن است" [مکی: ۱۷۰].

۳.۱. بازیهای زبانی

در اینجا است که با اصطلاح بازیهای زبانی^۹ در دیدگاه ویتگنشتاین روبرو می‌شویم. به عبارتی "یادگیری یک زبان یادگیری یک بازی است که وی آن را بازی زبانی می‌خواند" او در مورد بازی زبانی می‌گوید: "یک کل که مرکب است از زبان و افعالی که زبان با آنها در هم شده است." واژه‌ها مانند مهره‌های شطرنج‌اند و معنای یک مهره همان نقشی است که در بازی دارد" [هارسون: ۹۷].

به اعتقاد وی "وظیفه ما (نگریستن) به کاربردهای واقعی واژه‌ها و دریافت معنی از این کاربردها است [همان]. "به نظر ویتگنشتاین بازی‌های زبانی دارای خاصیت مشترکی نیستند و به جای اشتراک دارای شباهت خانوادگی^{۱۰} می‌باشند؛ به همان سان که بین بازی‌های معمول نیز خاصیت مشترکی وجود ندارد و با این وجود به علت شباهت خانوادگی عنوان بازی به همه آنها اطلاق می‌شود. ویتگنشتاین تعداد این بازی‌های زبانی را نامحدود می‌داند و این امر را ممکن می‌داند که بعضی از بازیهای زبانی ترک شود و یا بازی‌های زبانی جدیدی بوجود

آید. ویتگنشتاین بازی زبانی را بخشی از یک نحوه و شکل خاصی از زندگی می‌داند.

۳.۲. شکل زندگی

بازی‌های زبانی مختلف از اشکال زندگی گوناگون نشأت می‌گیرد. به عبارتی دیگر، هر شکل خاص زندگی زبان متناسب با خود را دارد که با زبان دیگر اشکال زندگی متفاوت است. شکل مبنایی زندگی از طریق فرآیند یادگیری و تاریخ یک فرهنگ به ارث می‌رسد و آن یک امر انتخابی از جانب ما نیست و اینطور نیست که ما خود را نسبت به آن قانع کرده باشیم. ممکن است چنان نسبت به آن متقاعد شده باشیم که رد کردن آن به نظر حماقت جلوه کند [Stiver: 64]. زبان نیز جزئی انفکاک ناپذیر از فعالیت‌های انسانی است و تنها در چارچوب آشکار زندگی و فرهنگ انسان معنا می‌یابد. سؤال از اینکه یک کلمه در یک زبان به چه معناست را تنها از راه بررسی آن در سیاقش، و کاوش در نحوه کاربردش می‌توان پاسخ داد.

بنابراین فرق میان تعالیم دو کتاب رساله و تحقیقات فلسفی از جهتی این است که به موجب اولی، قضیه ممکن است به صورت صحیح یا ناصحیح باشد و به موجب دومی، قضیه نه صورت صحیح دارد و نه غیر صحیح، زیرا یا فهمیده می‌شود یا فهمیده نمی‌شود [هارت ناک: ۹۶]. و برای درک هر زبانی نیز باید شکل زندگی متناسب با آن را شناخت. مثلاً، برای درک زبان عرفان باید زندگی عارفانه داشت. مدعیات هر زبان را باید با معیارهای حاکم بر خود آن سنجید و معیارهای درونی هر زبان نسبت به انتقادات خارجی آسیب ناپذیر است.

۳.۳. نقش فلسفه در دیدگاه ویتگنشتاین

در کتاب "پژوهش‌های فلسفی"، ویتگنشتاین فلسفه را نبردی علیه افسون شدن عقل ما به دست زبان تعریف می‌کند [هادسون: ۹۷]. به عبارتی دیگر، وظیفه فلسفه قرار دادن زبان در سیاق مناسب آن است. فلسفه به جای ایجاد اصول کلی برای استفاده عام، به بر طرف کردن اشتباهات و سرگردانی‌هایی که در اثر خطا در بکارگیری زبان حاصل شده می‌پردازد. آنچه باعث اهمیت فلسفه شده، این است که قضایا در معرض سوء تفاهم اند. بنابراین از نظر ویتگنشتاین، اگر امکان سوء تفاهم منتفی می‌شد، فلسفه نیز وجود نمی‌داشت. راه حل مسئله فلسفی

در این است که کشف کنیم چگونه و چرا منطبق زبان یا لغت مورد سوء تفاهم واقع شده است. وجود مسأله فلسفی علامت این است که خطایی واقع شده و وظیفه فیلسوف آن است که ببیند این خطا کجاست، حل مسأله فلسفی از طریق حصول بصیرت عمیق تری در عمل واقعی جملات تحت مطالعه، فهمیدن بازی زبانی یا لغوی که در واقع مورد استعمال است، میسر می‌گردد و غرض برهان فلسفی - همانطور که گفته شد - حصول وضوح است و این وضوح تام منجر به حل مسأله نمی‌شود بلکه آن را زایل می‌سازد [هارت ناک: ۱۰۱-۱۰۰].

البته ویتگنشتاین نقشی را که در بالا متذکر شدیم، برای فلسفه در دیدگاه متأخر خود قائل است. اما در رساله درباره نقش فلسفه این چنین می‌گوید: "مجموعه گزاره های راستین، مجموع دانش طبیعی نیست. هدف فلسفه روشن سازی منطقی اندیشه هاست. فلسفه یک آموزه نیست، بلکه یک فعالیت است نتیجه فلسفه، گزاره های فلسفی نیست، بلکه روشن شدن گزاره هاست و نیز می‌گوید: "فلسفه برای حیطة چون و چرا پذیر دانش طبیعی مرز می‌نهد" [ویتگنشتاین: ۴۱]. در واقع در دیدگاه اول او، عمل فلسفه تحلیل قضایا برای ارائه صورت منطقی آنهاست. اما در دیدگاه دوم، دیگر صورت منطقی یا درست، مطرح نیست و به قول او "هر جمله به همان حالی که هست درست است." عمل فیلسوف آن نیست که بداند چه چیزی را تصویر می‌کند بلکه آن است که غرض آن را بشناسد. در این دیدگاه زبان بی معنا زبانی است که کاربرد خاصی در جامعه زبانی نداشته باشد.

۴. ایمان گرایی و ویتگنشتاین

در مورد ایمان گرایی تعاریف متعددی ارائه شده. یکی از این تعاریف که با این بحث نیز تناسب دارد این است که: "ایمان گرایی دیدگاهی است که نظامهای اعتقادات دینی را موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی نمی‌داند" [پترسون: ۷۸]. ویتگنشتاین نیز براساس مبانی فلسفی خود به نوعی ایمانگرایی قائل است. او ایمان دینی را دلدادگی به شکلی از زندگی دینی می‌داند. از نظر او برای باورهای دینی نباید به دنبال دلیل و مدرک بود، بلکه دین باید به زندگی فرد تصویری خاص یعنی چیزی مانند همان شکل زندگی دینی بدهد. ویتگنشتاین در یکی از

سخنرانیهایش درباره ایمان دینی و تحت همین عنوان^{۱۱} دیدگاه خود را با بررسی باور دینداران نسبت به قیامت توضیح می دهد. او می گوید: "ایمان مانند حالت زود گذر ذهنی نیست دو نفر را تصور کنید که یکی از آنها هرگاه باید تصمیمی بگیرد به ثواب و عقاب آن می اندیشد و دیگری چنین تصویری ندارد. فردی ممکن است مایل باشد تا آنچه برای او رخ می دهد را پاداش یا عقاب الهی تلقی کند و چه بسا فرد دیگری اصلاً به این موضوعات فکر نکند... تصور این دو کاملاً متفاوت از یکدیگر است" [Wittgenstein: 458]. در اینجا ویتگنشتاین قصد دارد باورهای دینی را مانند یک شکل زندگی ترسیم کند، او در توضیح این مطلب می گوید: "شخصی را تصور کنید که چنین شیوه‌ای را - اعتقاد به روز قیامت - برای زندگی دنیوی خود برگزیده است. هرگاه او عملی انجام می دهد، فکر چنین روزی در ذهن او است" [Ibid].

ویتگنشتاین این سؤال را مطرح می کند که ما چگونه پی به اعتقاد او می بریم؟ آیا ارائه مدارک و دلایل در این امر کارساز خواهد بود؟ در جواب می گوید: "این امر نه با استدلال یا توسل به مدارک معمولی بلکه با تنظیم و کنترل آن در تمام مراحل زندگی ظاهر می شود. این حقیقت که او با صرف نظر کردن از لذتها و خوشی‌ها، همیشه بر این توضیح متوسل می شود، بسیار پایدارتر به نظر می رسد" [Ibid]. در واقع صرف ارائه دلایل برای اثبات یک عقیده ایجاد باور و ایمان نمی کند و نیز نمی تواند نشانگر آن باشد بلکه ایمان و باور دینی نوعی معیشت خاص است.

برای توضیح این مطلب به تحلیل ملکم^{۱۲} از سخن تریگ^{۱۳} در بیان ایمان می پردازیم، تریگ می گوید: "به نظر می رسد گفتن این امر که هر فرد بواسطه ایمان به خدا به صورت خاصی عمل می کند، چیزی بیش از توصیف مجدد عمل باشد، ... ایمان، از تسلیم و الزامی که احتمالاً بدنبال آن بوجود می آید متمایز است و در ضمن آن را توجیه می کند" [Malcom: 468]. ملکم که مفسر و پیرو ایمان گرایی ویتگنشتاین است در توضیح و نقد سخن او می گوید: "از اظهارات و بیانات مختلف "تریگ" روشن می شود که منظور او از ایمان به خدا^{۱۴} ایمان به وجود خدا^{۱۵} است و احتمالاً او از اعمال و تعهدات فرد متدین به مواردی مانند دعا، عبادت، اعتراف، شکرگزاری، داشتن سهمی در مراسم عبادی و سهم بودن

در زندگی گروه‌های مذهبی اشاره می‌کند" [Ibid]. ملکم اظهار می‌دارد که ایمان به خدا منطقی است اما ایمان به وجود خدا با مشکلاتی همراه است. از نظر او اگر فردی تقاضای کمک و عفو از خداوند نکرده باشد یا حتی عدم موفقیتش در پیروی از اوامر الهی برای او مهم نباشد، نمی‌توان "مؤمن" را به او اطلاق کرد. ملکم در توضیح نظر تریگ می‌گوید که از نظر او چه بسا فردی اصلاً به اعمال دینی گرایشی نداشته باشد اما به وجود خدا معتقد باشد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که نشانه این اعتقاد چیست؟ آیا این نشانه می‌تواند این باشد که فرد بعضی از نظریات را می‌داند، می‌تواند کیش و عقیده خود را بیان کند یا کتاب مقدس را به خوبی بخواند؟ ملکم می‌گوید اگر ایمان به وجود خداوند چیزی جز این امور است، آن امر چیست؟ تفاوت فردی که با برخی ارکان دین، بدعتها و آیات کتاب مقدس آشناست در ضمن به وجود خدا معتقد است با فردی که اینها را می‌داند اما به وجود خدا اعتقاد ندارد در چیست؟ اینها در اعمال و تعهدات زندگی دینی تفاوتی ندارند ملکم اعتقاد به وجود خدا را بدون هیچ گونه التزام عملی در واقع یک ساختار فلسفی تصنعی و یک توجیه طلبی صرف می‌داند. در واقع ملکم با این بیان، نظر ویتگنشتاین را در این خصوص که ایمان دینی شکل و نحوه‌ای از زندگی است، تأیید و تفسیر می‌کند.

۴.۱. عدم تفاهم و گفتگو بین مؤمن و ملحد

همانطور که در بحث از مبانی فلسفی ایمان گرایی ویتگنشتاین گفته شد، شکل زندگی از طریق یادگیری و تاریخ یک فرهنگ به ارث می‌رسد و یک امر انتخابی نیست. به عبارتی دیگر، ایمان دینی در اثر نوعی معیشت خاص بوجود می‌آید و این معیشت، بازی زبانی خاص خود را دارد که زبان دین است و کسانی که این نحوه زندگی را ندارند، زبان آن را هم درک نمی‌کنند. بنابراین یکی از مسائلی که از این دیدگاه ناشی می‌شود آن است که ملحد نمی‌تواند با مؤمن گفتگو داشته باشد. زیرا ملحد نحوه زندگی مؤمنانه نداشته و در نتیجه زبان دین را ادراک نمی‌کند. از این رو حتی درست نیست که بگوییم بین آنها تضاد و تناقض وجود دارد. ویتگنشتاین در این مورد می‌گوید: "فرد بیماری را تصور کنید که می‌گوید، بیماری من یک عقاب و مجازات است. اما اگر من (ویتگنشتاین) بیمار بودم اصلاً به کیفر و مجازات فکر نمی‌کردم. اگر شما سؤال کنید که خوب

آیا تو به امری خلاف و ضد این اعتقاد داری؟ پاسخ می‌دهم که: شما می‌توانید آن را این چنین فرض کنید. اما این موضوع با آنچه که ما معمولاً اعتقاد به ضد و خلاف "چیزی می‌نامیم، متفاوت است" [Wittgenestien: 459].

"در واقع اتفاق و اختلاف نظر وقتی حاصل می‌شود که هر دو طرف بحث از موضوع "و "محمول" یک چیز بفهمند - اما چون نحوه زندگی این دو مختلف و در نتیجه بازی زبانشان متفاوت است پس هم سخنی بین ایشان وجود ندارد" [ملکیان: ۱۱۲]. برای مثال "به تعبیر یکی از شارحان ویتگنشتاین، برای شخصی که مخالف دین یا لادری نسبت به دین است، خدا یک مفهوم کلی است که می‌شود در مورد مصداق داشتن یا نداشتن آن بحث کرد. اما برای متدین خدا یک اسم خاص است و اسم خاص همیشه مصداق دارد ... هیچ وقت نمی‌شود بحث کرد که آیا اسم خاص وجود دارد یا نه، چون این اسم وقتی به وجود می‌آید که من احساس وجود شیئی را می‌کنم. یعنی بعد از تحقق این احساس روی آن شیء، نام می‌گذارم... این با بیان ویتگنشتاین سازگاری دارد. این درست مثل این است که امروز شما یک مجسمه‌ای تراشیده‌اید و می‌گویید اسم آنرا x می‌گذاریم. الآن x برای شما یک اسم خاص است. برای شما بحث از وجود یا عدم x جا ندارد. پس بین مؤمن و ملحد نمی‌تواند گفتگو وجود داشته باشد، [همان: ۱۱۴] ویتگنشتاین قبول دارد که وقتی دین باوران می‌گویند: ما به خدا اعتقاد داریم، غیر دین باوران تا اندازه‌ای معنای خدا را می‌فهمند. اما مدعی است که معنای درست و صحیح کلمه خدا را نمی‌فهمند. در اینجا "دوجنبه و حیثیت از معنای خدا را باید تفکیک نمود: الف) جنبه سلبی ب) جنبه ایجابی. غیر دین باوران جنبه سلبی را درک می‌کنند. مثلاً آنها در می‌یابند که خدا، کتاب نیست، کوه نیست، و حتی ممکن است پاره‌ای از جنبه‌های ایجابی را نیز درک کنند، اما به گفته ویتگنشتاین آنان همچنان کمبود دارند، حتی اگر متخصص دین‌شناسی تطبیقی هم باشند، از درک پاره‌ای از امور عاجز خواهند بود [علی زمانی: ۷۷].

۲.۴. تفاوت ماهیت ایمان دینی و مسائل تاریخی

ویتگنشتاین ماهیت ایمان دینی را از صرف قبول مدارک و شواهد تاریخی مبنی بر این امر جدا می‌داند و قائل است که هر چند ما به آن مسائل تاریخی اعتماد داشته باشیم، آنها نمی‌توانند نقشی مانند ایمان دینی در زندگی ما ایفا

کنند، او می‌گوید: "گفته می‌شود که مسیحیت بر پایهٔ تاریخ استوار است، اهل خرد هزاران بار گفته‌اند که یقین در این امور کسافی نیست. حتی اگر شواهد و مدارک آن به اندازه مدارک وجود ناپلئون باشد. چرا که این عدم شک آنقدر استوار نیست که بتواند سراسر زندگی ما را تغییر دهد. ایمان دینی بر پایه و اساس تاریخ، به معنایی که ایمان معمول در حقایق تاریخی می‌تواند به عنوان یک پایه و اساس عمل کند، نمی‌باشد... اهل ایمان در مورد مسائل شک نمی‌کنند. شکی که بطور طبیعی در مورد مسائل تاریخی، به خصوص مسائل مربوط به زمانهای بسیار دور وجود دارد" [Wittegenstein: 460].

۳.۴. تفاوت ایمان و باور دینی با پیشگویی های معمول

ویتگنشتاین قائل است که اگر باورهای دینی را بصورت یک پیش‌گویی تلقی کنیم آن را تحریف کرده‌ایم. او می‌گوید: "تصور کنید ما افرادی را می‌شناسیم که آینده را پیشگویی می‌کنند، سالهای آینده را پیش‌بینی می‌کنند و به نوعی روز قیامت را شرح می‌دهند. جالب اینجاست که حتی اگر چنین چیزی وجود داشت ... باز ایمان به چنین اتفاقی بطور کلی ایمان دینی نبود، تصور کنید من باید از تمام لذات به واسطه چنین پیش‌بینی‌ای چشم‌پوشی کنم ..." [Ibid: 459]. بطور کلی این نوع پیش‌بینی اعتقاد دینی نیست و از طرف دیگر ایمان دینی نیاز به این گونه پیش‌بینی‌ها ندارد و حتی با وجود پیش‌بینی‌ها و شواهدی خلاف باور و ایمان، باز ایمان به حیات خود ادامه می‌دهد.

۴.۴. ایمان دینی به مثابه یک نظام نه یک فرضیه

در دیدگاه ویتگنشتاین ایمان دینی به هیچ وجه فرضیه نیست. چرا که آن را نمی‌توان و نمی‌بایست بطور منطقی توجیه کرد. باورهای دینی از دیگر اعتقادات گرفته نشده است، بلکه آنها خود تکیه‌گاه سایر اعتقادات به شمار می‌روند. بنابراین مطالبه و درخواست چنین توجیهی برای ادعاهای دینی با ارائه مدرکی برای رد آنها توسط دیدگاه‌هایی خارج از چارچوب دین، بی‌معناست ویتگنشتاین کسانانی را که سعی می‌کنند برای ایمان دینی دلیل و مدرک ارائه کنند به تمسخر می‌گیرد. او عمل شخصی بنام پدر روحانی "اوهارا" را که برای باورهای دینی دلیل و مدرک ارائه می‌دهد و آن را به مثابه یک مسئله علمی تلقی می‌کند، به استهزاء می‌گیرد.

ویتگنشتاین می‌گوید: "هر کس که انجیل بخواند درخواهد یافت که گفته است: نه تنها منطقی نیست بلکه احمقانه است. نه تنها غیرمنطقی است بلکه ادعای منطقی بودن هم ندارد" [Ibid: 460]. ملکم که از پیروان ویتگنشتاین است در مقاله‌ای تحت عنوان "بی دلیل و مدرک بودن ایمان"^{۱۶} ایمان دینی را با بسیاری از باورهای ما در زندگی و در قلمرو علم مقایسه می‌کند و مدعی است که در همه این زمینه‌ها، باورهایی وجود دارد که نمی‌توان و نمی‌بایست آنها را بطور منطقی توجیه کرد مانند اعتقاد به اینکه "اجسام بدون دلیل از بین نمی‌روند و ناپدید می‌شوند" و یا باور به "ثبات و پایداری طبیعت و ... او برای مثال، جامعه‌ای فرضی را که معتقدند اجسام می‌تواند خود بخود ناپدید شوند و از بین بروند را با جامعه فعلی ما که به چنین چیزی قائل نیست، مقایسه می‌کند و پس از مقایسه و بیان تفاوت عملکرد این دو جامعه می‌گوید: "چه بسا دیدگاهی که ترسیم کرده‌ام بسیار غیرمنسجم به نظر آید. اما من فکر می‌کنم که چنین است ... او می‌گوید به نظر نمی‌رسد که دیدگاه هر یک نسبت به دیگری با شواهد و مدارک بهتر و محکمتری تأیید شوند. موقعیت هر یک نسبت به دیگری با تجارب معمولی ما قابل قیاس است. از یک طرف ناپدید شدن گاه‌گاه وسایل معمولی مانند ساعت، کیف و ... بدون توضیح منطقی و مناسب، صحت دارد. و از طرف دیگر، اغلب اتفاق می‌افتد که توضیح مناسبی برای ناپدید شدن آنها یافت می‌شود.... چه بسا ما عقیده بر ناپدید شدن بی‌دلیل اجسام را با شک و تردید مورد بررسی قرار می‌دهیم و اگر فردی واقعاً چنین نظری می‌داد مطمئناً آن را شوخی تلقی می‌کردیم. اغراق نکرده‌ایم اگر بگوییم که این (ناپدید شدن اشیاء بدون دلیل) بخشی از پایه و اساس تفکر ما است. من نمی‌خواهم بگویم این نگرش غیر منطقی است، بلکه منظورم این است که ما سعی نمی‌کنیم با ادله و مدارک آن را تأیید کنیم."^{۱۷} ویتگنشتاین سؤالی را با این مضمون مطرح می‌کند: "آیا کسی تا بحال آزموده است که این چیز بدون اینکه کسی به آن توجه کند موجود باقی می‌ماند یا خیر؟ البته جواب منفی است ... چنین تحقیقی ما را به خنده وامی‌دارد، آیا این بواسطه آن است که آزمایشات توسط اجدادمان انجام شده و آنها مسئله را یکبار و برای همیشه حل کرده‌اند. من چنین اعتقادی ندارم، [Malcolm: 462]. در واقع ویتگنشتاین و همچنین ملکم بر این اعتقادند که این

اصل و اصول دیگری مانند اصل تداوم طبیعت و ... بخشی از باورهای ما هستند که بدون تفکر حاصل شده‌اند و در عین حال آنها را چارچوبی برای تحقیقات مادی خود قرار داده‌ایم و در آن قالبها به توضیحات و نتایج عینی و منطقی دست می‌یابیم. ویتگنشتاین این قالبهای اصولی را یک "نظام" می‌نامد. برای آن خصوصیتی قائل است، از جمله اینکه یک نظام حدودی را برای طرح سئوالات و قضاوت‌های ما مشخص می‌کند، فرضیات در بطن یک نظام ارائه می‌شوند و زیر سؤال می‌روند. تنوع و تأیید، جستجو برای مدرک نیز در درون یک نظام تحقق می‌یابد. اما چارچوب مسائل این نظام به آزمون گذاشته نمی‌شود و توسط مدارک و دلایل حمایت نمی‌شود. سخن این است که صرفاً باورهای دینی نیست که فاقد هرگونه دلیل و مدرکی است بلکه بسیاری از باورهای ما، در قلمروهای دیگر، از جمله علم نیز چنین خصوصیتی دارد. به علاوه، ما به عمد و با انتخاب خود این نظامات را نپذیرفتیم بلکه به علت نحوه زندگی خاص به آن رسیده‌ایم. باید گفت که انسان از جهت فکری گریزی جز قبول این قالبها ندارد. همانطور که ملکم می‌گوید: اینکه تحقیقات و براهین ما در حصار و محدودیت قرار می‌گیرند یک نیاز فکری است... همانطور که ویتگنشتاین بیان می‌کند که در شرایط خاص ما یک محاسبه را کاملاً تأیید شده تلقی می‌کنیم، ملکم در توضیح می‌گوید: ما در یک چارچوب خاص رشد یافته‌ایم و هرگز آن را زیر سؤال نخواهیم برد ... بلکه آن قالب، راه و روش تفکر ما را شکل می‌دهد. چارچوب مطالبی که مورد پذیرش ما است و در آن پرورش می‌یابیم، طرز تفکر ویژه‌ای نیست، بلکه راههای معمول سخن گفتن و اندیشیدن است که از سوی جامعه بشری بر ما تحمیل می‌شوند" [Ibid: 464]. ویتگنشتاین می‌گوید: "بازی زبانی تنها زمانی ممکن است که، فرد به مطالبی اطمینان کند. در تفسیر این عبارت، ملکم چنین اظهار می‌کند که: به عقیده من منظور او از "اطمینان یا پذیرش" همان چیزی باشد که او ایمان می‌نامد، ایمان به معنای ایمان مذهبی. منظور او از ایمان چیست؟ ویتگنشتاین آن را کاملاً از حدس و گمان متمایز می‌کند و فکر می‌کنم امر غیرقطعی و موقتی در مورد آن وجود نداشته باشد و در ضمن آن را به مثابه فرضیه‌ای که احتمالاً بعدها با ارائه مدرک جدیدی رد شود، نپذیرفته‌اند. این امر یکی از ویژگیهای بسیار مهم استنباط و درک ویتگنشتاین از ایمان [دینی] را آشکار می‌سازد، یعنی

ایمان دینی براساس مدارک و دلایل، صعود و نزول نمی‌یابد بلکه 'مُری است بی دلیل [Ibid]. کای نلسن^{۱۷} نیز در آنجا که ویژگی‌های ایمان‌گرایی ویتگنشتاین را برمی‌شمارد، از جمله به این مسئله اشاره می‌کند که: "گفتمان‌های مختلف که شکل‌های متفاوتی از حیات هستند و هر یک منطق ویژه خود را دارند و هیچ‌گاه نمی‌توان کل یک شکل از حیات را به نقد کشید" [Striver: 69]. ویتگنشتاین در یادداشتهای نهایی خود چنین می‌نگارد که: "درک بی دلیل بودن باورهایمان دشوار است" [Malcolm: 462]. در واقع فهم اینکه کل نظام فکری یا چارچوب باورهایمان ممکن است بی دلیل باشد یا از جهت منطقی توجیه نداشته باشد، اغلب برای ما مشکل است" اما باید توجه داشت که دلایل و شواهد به سرعت از بین می‌روند یعنی ما نمی‌توانیم برای استدلال‌هایمان تا آخر دلیل اقامه کنیم، از اینجا به فهمی از استدلال می‌رسیم که، "خود-توجیه‌گر" است. امری که دیگر اساس آن را نمی‌توان زیر سؤال برد، این توجیهی است که ویتگنشتاین در بیان ایمان‌گرایی خود بیان می‌کند.

ملکم بعد از توضیح بی دلیل بودن بسیاری از باورها، به توضیح این مسئله می‌پردازد که برخلاف این امر، میل به ارائه پایه و اساس منطقی و عقلانی برای شکلی از زندگی، در فلسفه دین که اشتغال ذهنی فراوانی به براهین ارائه شده مبنی بر وجود خدا دارد، بسیار چشمگیر است و متذکر می‌شود که صدها واحد درسی وجود دارد که این دلایل و براهین، موضوعات اصلی آنها را تشکیل می‌دهند. اما از نظر او در برابر این براهین و دلایل همیشه آراء انتقادی مبنی بر بی اعتباری آنها نیز وجود دارد و در نتیجه باعث شده که ایمان دینی تا بحال هیچ توجیه منطقی بدست نیاورده باشد. بنابر ایمان‌گرایی ویتگنشتاین، این نظر که ایمان دینی باید توجیه منطقی داشته باشد چیزی بیش از یک سوء تفاهم نیست. حال این سؤال مطرح می‌شود که با وجود آنکه نظام‌هایی که برای آنها نباید و نمی‌توان به دنبال توجیه منطقی بود، هم در دین وجود دارند و هم در حوزه علم یافت می‌شوند، چرا فیلسوفان دانشگاهی بیشتر در مورد مدارک و شواهد لازم دین و مذهب سؤال می‌کنند تا در مورد دلایل منطقی در مورد چارچوب علم؟ ملکم در توجیه این مطلب می‌گوید: "یک دلیل احتمالاً آن است که علم می‌تواند چارچوب و قالب خود را توجیه کند دلیل دیگر این حقیقت

است که علم در فرهنگ ما قدرت بسیاری دارد ولی دین برای دانشجویان شکل ناآشنا و غریبی از زندگی است که آنها در آن سهیم نمی‌شوند و موضوعش را درک نمی‌کنند [Ibid: 460]. خلاصه آنکه ویتگنشتاین ایمان دینی را یک شکل زندگی می‌داند که نمی‌توان و نباید برای آن دلیل اقامه کرد و درک آن مشروط به اطمینان بر آن و سلوک و معیشت براساس آن است. بر این اساس ملحد، مؤمن را درک نمی‌کند. به عبارت دیگر، علم و ادراک مشروط به ایمان است. بر ایمان‌گرایی ویتگنشتاین انتقاداتی وارد شده، در بعضی موارد این انتقادات حاکی از ابهاماتی است که در این نظریه وجود دارد، از جمله در مورد معنای دقیق "شکلهای زندگی" اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند شکل زندگی به معنای کل یک فرهنگ است و برخی دیگر آن را اعمال خاصی می‌دانند که درون یک فرهنگ تحقق می‌یابد.

مایکل مارتین^{۱۸} در مقاله‌ای تحت عنوان *نقد ایمان‌گرایی*^{۱۹} نیز به این امر اشاره دارد که: "اساس تمییز شکلی از زندگی از سایر اشکال آن نامشخص است و برای نمونه می‌پرسد: آیا فال‌گیری و طالع‌بینی نوعی زندگی را همراه با بازی زبانی مخصوص آن به وجود می‌آورند؟ و آیا هر گروه سیاسی این کار را می‌کند؟ آیا برای مثال نازیسم، شکل زندگی مخصوص به خود را دارد؟ آیا در مورد دین، یک بازی زبانی وجود دارد یا چندین بازی زبانی؟ و آیا هر فرقه مذهبی یک شکل زندگی و یک بازی زبانی دارد؟" [Martin: 470].

از نظر او اگر چنین باشد، نتایج محالی به دنبال خواهد داشت از جمله اینکه حتی اعضای یک فرقه، دیگر نمی‌توانند اعضای فرقه دیگر - در یک دین مشترک را درک کنند و از آن جهت که ویتگنشتاین انتقادات خارجی را نسبت به یک شکل زندگی ممکن نمی‌داند پیامد غیر قابل قبول دیگری بوجود می‌آید که مثلاً طالع‌بینی و یا هر عمل سیاسی مثلاً نازیسم که شکل و زبان خاصی دارند، دیگر مورد انتقاد خارجی نمی‌توانند واقع شوند در حالی که از نظر او و بسیاری دیگر، این انتقادات خارجی نه تنها محتمل بلکه ضروری می‌نماید، و چه بسا پیروان یک مذهب مشکلات اعمال و عقاید خود را به علت وابستگی به آن درک نکنند. همچنین از نظر این منتقد، دلیل معقولی مبنی بر اینکه چرا شکلی از زندگی را نمی‌توان از خارج ارزیابی کرد و آن را ناقص یا مردود دانست وجود ندارد. "کای

نلسن " بر خلاف ویتگنشتاین، می‌گوید که تمایزی بین زبان دینی و زبان علمی وجود ندارد و بطور خلاصه اظهارات دینی و علمی بخشی از ساختار کلی مشابهی هستند. بعلاوه در این ساختار فکری، بیانات بسیاری وجود دارد که نه دینی و نه علمی است و آنها توسط مؤمنان و دانشمندان هنگامی که ادعاهای مذهبی و علمی می‌کنند، دائماً به کار می‌روند. مارتین می‌گوید: " آنچه را نلسن دربارهٔ افراد متدین و دانشمندان اظهار می‌کند می‌توان با همان درجهٔ اعتبار در مورد مسیحیت و غیر آن بیان کرد. زبان دین جدا از سایر زبان ها نیست" [Ibid: 471]. نقد دیگری که بر این نظریه وارد شده آن است که اگر دیدگاه ویتگنشتاین درست می‌بود، چرا متدینان احساس نمی‌کنند که نباید با غیر متدینان بحث کنند و یا غیر متدینان احساس نمی‌کنند که نباید با متدینان وارد بحث شوند... درست است که نحوهٔ معیشت و قواعد بازی این دو با هم فرق می‌کنند اما این تفاوت به حدی زیاد نیست که ویتگنشتاین می‌گوید [ملکیان: ۱۲۳].

به نظر فیلیپس که از پیشگامان و طرفداران ویتگنشتاین است نیز نظریهٔ زبانی او مشکلاتی را برای فلسفهٔ دین پدید می‌آورد: " زیرا این نظریه نه تنها فلسفه را در مورد دین رد می‌کند، بلکه جلو هر منتقد به دین را سد می‌کند مگر خود مؤمنان" [Striver: 69].

" اما واقعاً باید قبول کنیم که متدینان و بی‌دینان یکدیگر را درک نمی‌کنند. نباید گمان کرد که با وجود کتاب لغت و بیرون آوردن معنای الفاظ و مفردات کلام، می‌توان یکدیگر را درک کرد. خیلی اوقات ما سخن طرف مقابل را نمی‌فهمیم چون در یک فضای مشترک نیستیم" [ملکیان: ۴-۱۲۲].

یادداشت‌ها

۱- Ludwig Josef Johann Wittgenstein در سال ۱۸۸۹ در وین متولد شد و در سال ۱۹۵۱ در کمبریج درگذشت، اولین کتاب مهم او رسالهٔ منطقی - فلسفی است که تاثیر آن بر پوزیتیویسم منطقی کاملاً بارز است، کتاب دیگرش که اثر ویتگنشتاین متأخر است، تحقیقات فلسفی است که معروفترین کتاب در فلسفهٔ تحلیلی زبان است.

2- *Tractatus Logico-Philosophicus*

3- *Philosophical Investigations*

4- *The Picture Theory of Meaning*

5- *Presents a State of affairs*

6- *Logical Form*

- 7- Mystical
- 8- Dan. R. Stiver
- 9- Language game
- 10- Family Resemblance
- 11- "A Lecture on Religious Belief"
- 12- Norman Malcolm
- 13- Roger Trigg
- 14- belief in God
- 15- belief in the existence of God
- 16- "The Groundlessness of Belief"

۱۷- مایکل مارتین در نقل سخن هلیکم می‌گوید: شباهتی که او بین اعتقاد به خدا (الف) و اعتقاد به اینکه اجسام مادی بی دلیل ناپدید نمی شوند (ب) قائل است محکم و قوی نیست. زیرا اولاً جز شکاکان حرفه‌ای فلسفی که (ب) را زیر سؤال می‌برند هیچ فرد عاقلی چنین کاری نمی‌کند اما افراد زیادی هستند که (الف) را زیر سؤال می‌برند و دلیل قابل قبولی برای عدم اعتقادشان ارائه می‌کنند. به علاوه برخی از افراد که اکنون الف را زیر سؤال می‌برند در گذشته این کار را نمی‌کردند حتی افرادی که (الف) را می‌پذیرند دفاع از آن را مشکل می‌بینند.

- 18- Kail Nielsen
- 19- Michael Martin
- 20- "A Critique of Fideism"

منابع

- ۱- پترسون، مایکل و ویلیام هاسکر، (۱۳۷۶)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، طرح نو.
- ۲- علی زمانی، امیر عباس، (۱۳۷۵)، *زبان دین*، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۳- مکی، براین، (۱۳۷۴)، *مردان اندیشه*، پدیدآورندگان فلسفه معاصر، ترجمه عزت الله فولادوند، طرح نو.
- ۴- ملکیان، مصطفی، (بهمن ۱۳۷۴)، "جزوه معرفت دینی و فیدئیسیم".
- ۵- ویتگنشتاین، لودویک، (۱۳۷۱)، *رساله منطقی - فلسفی*، ترجمه دکتر میرو شمس الدین ادیب سلطانی، امیرکبیر.
- ۶- هادسون، ویلیام دانالد، *پدید آورندگان کلام جدید (۶) لودویک ویتگنشتاین*، ترجمه مصطفی ملکیان، گروس.
- ۷- هارت ناک، یوستوس، *ویتگنشتاین*، ترجمه منوچهر بزرگ مهر، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- ۸- هایمان، جان، "فلسفه دین ویتگنشتاین"، *هفت آسمان*، شماره: ۱.
- 9- Malcolm, Norman, (1994), "The Groundlessness of Belief" in *Philosophy of Religion*, Ed. Louis Pojman, California, Wadsworth Publishing Company.
- 10- Martin, Michael, (1994), "A Critique of Fideism" in *Philosophy of Religion*, Ed. Louis Pojman, California, Wadsworth Publishing Company.
- 11- Stiver, Dan.R.,(1997), *The Philosophy of Religious Language*, Oxford, Blackwell.
- 12- Wittgenstein, Ludwig, (1994), "A Lecture on Religious Belief" in *Philosophy of Religion*, Ed. Louis Pojman, California, Wadsworth Publishing.